

کاشیکاری دولچکی مدخل آب انبار را که رباعی‌های سابق‌الذکر بالای آن قسمت نوشته شده، تا حدود زیادی رسماً تراشیده اند. و ازقراری که نگارنده سطورروز ۱۸ مرداد ماه سال جاری مشاهده نمودم با سرعت عملی که بخرج میدهند در عین رعایت حزم و احتیاط، تا آخر سال جاری اثری از کتیبه‌ها بجای نخواهد ماند.

متأسفانه دفتر آستانه مقدسه بابتی اعتنائی کامل و سکوت خود در قبال غاصبین جنایتکار، بغصب وعدوان موقوفه آستانه و انهدام یکی از نفیس‌ترین آثار تاریخی قم صحنه میگذارد و سازمانهای اوقاف و حفاظت آثار باستانی نیز باکمال خونسردی شاهد این جنایت بوده و هستند (۱)

با یاس کاملی که از همة سازمانهای ذکر شده دارم و با اطمینان بانهدام قریب‌الوقوع این اثر نفیس و ممتاز تاریخی و هنری، و با تاثرات قلبی عمیقی که از این بابت احساس میکنم این سطور در پایان بحث «مدارس قم در دوره صفویه» بمناسبت نوشته میشود. تا در آینده سند جرم‌کسانی باشد که در چنین روزگار با سهل‌انگاری خود موجب از میان رفتن یکی از نفایس هنری این خاک گردیده اند.

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- اینکه میگویم «شاهد» از این نظر که تنها خود حقیر تاکنون چندین بار در جاهای مختلف موضوع را مطرح کرده‌ام و قطعاً بنظر مسئولان امور رسیده است.

(مجله وحید رسیدگی به این امر را از دفتر آستانه مقدسه قم و سازمان اوقاف و وزارت فرهنگ و هنر و انجمن آثار ملی تقاضا دارد و اگر دست غاصبین از این تعدی و تجاوز کوتاه نشود با اقدامات اساسی تری دست خواهد زد. از دانشمند محترم آقای مدرس طباطبائی هم سپاسگزاریم که یادآور این موضوع شده‌اند. و)

# جبر یا اختیار

بحثی میان

حاج ملاسلطانعلی گنابادی

و

شیخ عباسعلی (کیوان) قزوینی

( ۲ )

پس از این مقدمه باز شیخ عباسعلی بفکر فرورفته و متوالیا به قلیان يك میزد ، عاقبت پس از نوشیدن يك استکان چای دنباله سخن را اینطور گرفت که : من مدتها دچار اشکال بودم و برای این مطالبی که بظاهر متعارض مینمودند به تفسیرهای عدیده مراجعه کردم . ولی در این مراجعات عدیده و مواجه شدن با تفسیرها و تأویلهائی که هر فرقه مطابق اصول عقاید خود آورده بودند ابهام قضیه افزونتر میشد .

در گیرودار این اشکالات که راهی بر روی من گشوده نمیشد يك مرتبه پرتوی در ذهنم ایجاد شد و سیمای با وقار و بیانات عالمانه حاج ملاسلطانعلی در برابر دیدگانم مصور شد و با خود گفتم چه بهتر که بزیارت مشهد مقدس

رضوی مشرف شوم و از آنجا بخدمت پیر طریقت که حقاً باید مریدان را ارشاد کند و چراغ هدایتی فرا راه آنان بگذارد بروم از این روعازم خراسان شدم و در نخستین ملاقاتی که با حاجی دست داد تمام این مطالبی را که برای شما گفتم با وی در میان نهادم و همین آیه های ۱۴ و ۱۵ سوره اسرار را برایشان تلاوت کردم .

حاج ملا سلطانعلی قضیه را خیلی سهل و آسان گرفته فرمودند شما می دانید که در قرآن آیاتی به عنوان محکمت وجود دارد و آنها آیاتی هستند که صراحت آنها هیچگونه شك را اجازه رخنه نمیدهد و طبعاً نیاز به تأویل و حتی تفسیر نیست و دیگر آیاتی است که آنها را منشا بهات میگویند زیرا ظاهر آنها با موازین عقلی یا شرعی انطباق ندارد ، یعنی سنت و اجماع مخالف ظاهر آنهاست از این رو باید آنها را تأویل کرد .

مثل همین آیه ای که تلاوت فرمودید و باید آنرا چنین تأویل کرده که منعمان قریه را ما منعم کردیم ولی آنها در مقابل این مرحمت بحای شکر و گرفتن راه صلاح و رستگاری مغرور شدند و به فسق و فجور گراییدند از این رو سزاوار هلاکت شدند ، این تأویل را آیه دیگری که گمان میکنم در سوره اعراف باشد کاملاً موجه میکند :

«وَاِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاؤَنَا وَاللّٰهُ اَمْرًا نَّهَىٰ عَنْهَا قُلْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَمُرُّ بِالْفَحْشَاءِ اَتَقُولُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ » اگر کار قبیحی کنند میگویند پدرانمان میکردند و خدامارا امر به ارتکاب آن کرده است. به آنها بگو که خداوند هیچگاه خلق را به ارتکاب قبایح امر نمیکند . آیا به خداوند چیزی که نمیدانید نسبت میدهید. ( اعراف آیه ۲۸ )

حاج ملا سلطانعلی پس از قرائت آیه قرآن با قیافه ای مظفر به صورت من نگریست گوئی میخواست آثار قبول و تصدیق را در چهره من تفرس کند . این جواب و این نگاه مرارگه برگ کرد و یک نوع طغیانی در روح برانگیخت که حاجی مرا یکی از آخوند های مبتدی و متوسط الحال تصور کرده و خیال میکند با یکی از مریدان علمی سروکار دارد که این مطالب پیش پا افتاده

را وحی منزل تلقی کنند . از اینرو دیدم فرصتی برای فضل فروشی بدست آمده است تا شمای از معلومات خود را ظاهر سازم و او را از اشتباه بیرون آورم پس بیدرنگ گفتم : این مطلبی که بیان فرمودید چیز تازه‌ای نیست بلکه نص آیه (۷) سوره آل عمران است که میفرماید : (( هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و آخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتنون ما تشابه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تاویلہ و ما یعلم تاویلہ الا اللہ و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما ینذکرا الا اولوا الالباب . ))

او قرآن را برای تو فرستاده بعضی آیات محکمانند که اساس قرآن محسوب میشوند و پاره‌ای دیگر متشابهاتند . کج اندیشان از متشابهات پیروی میکنند که فتنه برانگیزند . تاویل آیات متشابه را جز خدا کسی نداند اما دانشوران چون همه آیات از طرف خداست بهمۀ آن ایمان می‌آورند . خود این آیه شریفه مشکل دیگری بر می‌انگیزد : کدام آیه از محکمات و کدام از متشابهات است . حاج ملاسلطانعلی با شتاب فرمود : احکام یعنی اوامر و نواهی و آنچه تکالیف شرعی مردم را تعیین میکند جزو محکمات کتاب الله است و قابل تاویل و تفسیر نیست : مثلاً در باب خمر نخست آیه ۲۱۹ سوره بقره نازل شده است (( یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیہما اثم کبیر و منافع للناس )) پس از آن در سوره آل عمران بمناسبتی که در کتب تفسیر و احادیث آمده است آیه : ( لا تقربوا الصلاة و اثم سکاری ) نازل شده که از آن بوی اباحه در غیر حالت نماز استنباط میشد از اینرو در سوره مائده آیه (( انما الخمر و المیسر ... رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه )) نازل شده که تکلیف را روشن کرده و در حقیقت میتوان آنراى جزو محکمات و حتی مفسر دو آیه قبل گفت .

بیانات حاج ملاسلطانعلی صحیح بود ولی جواب مطلب من نبود زیرا من میخواسم بدانم چرا در قرآن که دستور العمل خلق است متشابهات وجود دارد و آیا به لطف و عدالت حضرت حق برانده‌تر نبود که تمامی آیات قرآن محکمات باشد و راه شك و گمراهی بر خلق بسته باشد ؟

حاج ملاسلطانعلی گفت : همه متشابهات موجب گمراهی نمیشود . بعضی از آنها نحوه تعبیر و طرز بیان خاص دارد و از لطائف فصاحت و بلاغت است که هرگز اهل معرفت و کمال را به اشتباه نمی اندازد مثلاً در آیه های ۲۲ و ۲۳ از سوره قیامت میفرماید : (( وجوه یومئذ ناضره . الی ربها ناظره )) که توصیف زیبایی است از روز حشر که ( صورتهای شاداب و راضی به خداوند نگاه میکنند ) ارباب معرفت یا بر حسب تعبیر قرآن کریم ( را سخون فی العلم ) هیچگاه از این عبارت بلیغ و تعبیر شاعرانه چنین استنباط نمیکنند که خداوند تبارک و تعالی جسم است و قابل رؤیت ، اگر هم شبهه و گمان های نامعقولی بر مردمان ضعیف دست دهد به آیه ۱۰۳ سوره انعام نظر اندازید که صریحاً میفرماید ( لاتدرکه الابصار ) پس این دومی از آیات محکمات است و آن دو آیه سوره قیامت از متشابهات و میتوان آنها را تأویل و تفسیر کرد .

اما اینکه فرمودید آیا بهتر نبود همه آیات قرآن محکمات باشد تا راه شبهه بسته شود و امکان گمراهی از بین برود ؛ شما فراموش کرده اید که دنیا دنیای امتحان است و میدانی برای سعی و عمل مردم ، وجود متشابهات در قرآن امکان بحث و جستجو ب مردم میدهد و در نتیجه این کوشش به ثواب اخروی میرسند .

در اینجا من دیگر مجال ندادم حاجی سخن خود را دنبال کند و اعتراف میکنم از راه خبث و سوء نیت بود که هم معلومات خود را برخ او بکشم ، هم بگویم که قبل از وی دیگران این مطلب را گفته اند ، گفتم دانشمندی معتزلی جاراالله زمخشری عین این مطلب آقا را در همین باب آورده است و میگوید ( اگر همه آیات محکمات بود و مردم به آسانی آنرا درک میکردند دیگر نیازی به کاوش و جستجو و تأمل و استدلال نبود و طبعاً طریق بحث که مستلزم شناسائی خداوند و رسیدن به توحید است مهمل میماند ) وعین عبارت جناب عالی را آورده است که اگر قریحه و قوه فکری دانشمندان برای کشف حقیقت بکار نمیافتاد چگونه به ثواب اخروی میرسیدند .

جناب عالی که دانشمند و محقق هستید و بر مسند ارشاد قرار گرفته اید بخوبی

میدانید این استدلال زمخشری ضعیف و نحیف و در حقیقت دست و پائی است مذبحانه که نه تنها با موازین عقلی سازگار نیست بلکه با موازین شرعی هم ناجور است زیرا غرض از ارسال رسول و نازل کردن قرآن هدایت خلق است. در این صورت جرم‌مشابهات و مبهماتى باشد که موجب گمراهی بعضی بشود هر چند عده ای قلیل باشند.

در قضیه ناسخ و منسوخ میتوان از روی تاریخ نزول آیات فهمید کدام ناسخ و کدام منسوخ است. اما آیه سوره اسراء و سوره اعراف هر دو در مکه نازل شده است. علاوه بر این تأویل جائی صورت میگیرد که مفهوم متساوی یا لا اقل قریب بیکدیگر از عبارت موجود باشد یا آنکه ابهامی در نص دیده شود اما در آیه ۱۵ سوره اسراء ابهامی نیست و صراحت آن تأویل بردار نیست چه میفرماید « ان اردن ان نهلك قرية امرنا مترفها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا » یعنی اگر اراده به هلاکت قریه ای تعلق گرفت منعمین آنها را براه فسق میاندازیم، آنگاه مستحق عذاب میشوند و آن قریه را درهم می‌کوبیم.

در اینجا يك اشکال دیگری نیز پیدا میشود و آن اینست که فسق منعمان قریه‌ای چرا باعث هلاک تمام اهل قریه شود، از عدل الهی بدور است که به جرم منعمان فاسق، بیگناهان نیز دچار شوند.

تر و خشک با هم سوختن از اعمال طبیعت کور و بی اراده است و نباید از قادر مرید و عادل سر بزند. سپس اضافه کردم در قصه قوم لوط چنانست که شما میفرمائید یعنی فساد قوم مستوجب عذاب الهی شد. آیه کریمه دیگری هست که این معنی را به صراحت یاد میکند و کاملا با موازین عقلی منطبق است. « وان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم » (سوره الرعد آیه ۱۰) خداوند اوضاع و احوال قومی را تغییر نمیدهد مگر اینکه اخلاق و روش آنها تغییر کند. به عبارت واضح تر هر چه به مردم برسد نتیجه افکار و اعمال و اخلاق خود آنهاست چنانکه در آیه دیگر باز این معنی بصراحت آمده است: « ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس... » (سوره روم آیه

۴۰) میفرماید که فساد و تباهی مولود اعمال خود آدمی است . اما در آیه ۱۵ سوره اسراء چنین نیست مفهوم صریح اینست که فساد منعمان معلول مشیت الهی است .

حاج ملا سلطانعلی پس از این اظهارات من سر بزیر انداخته و چیزی نمیگفت ، چون سکوت طولانی شد من باز بسخن آمده و گفتم اگر اشکال همین آیه بود چندان دشواری پدید نمی آمد شاید تاویلی که فرمودید متقاعد کننده بود ولی آیات عدیده ای در قرآن کریم هست که اعمال انسان را از خوب و بد معلول اراده خداوندی بیان میکند بطور نمونه خیلی صریح و دور از ابهام آیه ۱۲۵ سوره انعام را تلاوت میکنم :

« فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدِ أَنْ يَضَلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّما يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ » .

ابهامی هم در مفهوم آن نیست : هر که را خداوند بخواهد هدایت کند سینه او را برای قبول اسلام باز می کند و کسی را که بخواهد گمراه کند سینه او را تنگ و قلب او را سخت میکند مثل کسی که میخواهد به آسمان صعود کند. خداوند پلیدی را این چنین بر اشخاصی که نمی خواهند ایمان آورند می گمارد .

اگر قضیه معکوس بود اشکالی پدید نمی آمد یعنی کسانی که روح تیره و قلب سخت و مزاجی پلید و تبهکار دارند استعداد قبول اسلام ندارند . برعکس لوح ساده و پاک اشخاص درست و جویای حق بزودی تعالیم اسلام را قبول می کند ولی نص قرآن اینست که خداوند تبارک و تعالی اشخاصی را که میخواهد هدایت کند استعداد پذیرفتن اسلام را در آنها مینهد و کسانی را که میخواهد گمراه کند استعداد قبول اسلام نمیدهد پس ...

در اینجا حاج ملا سلطانعلی سخن مرقطع کرده فرمودند : آیا تصور نمیکنید که این آیه جنبه تبلیغی داشته باشد و هدف تشویق مرددین است به

قبول اسلام زیسرا منکران را مردود در گاه خداوند و آنهاییکه ایمان آورده اند مورد عنایت و لطف خداوندی جلوه میدهد ؟ .

من به ایشان عرض کردم این نکته ظریف و قابل توجه است اما قرآن برای ما سند است و دشوار است مفاد صریح آیه‌ای را حمل بر اوضاع و احوال خاصی کنیم آنهم اوضاع و احوال موقت و تغییر پذیر ، در صورتیکه نص‌های قرآن دستور العمل دائمی و ابدی مسلمانان است باز اگر قضیه منحصر بهمین آیه بود این توجیه جناب‌عالی قابل قبول بود ولی دهها آیه دیگر هست مشعر بر اینکه هدایت موقوف بر اراده خداوند است در همین سوره انعام ( آیه ۱۴۹) میفرماید :

« قل فله الحجة البالغة فلو شاء لهدى يكم اجمعين » که اراده حضرت حق را موجب هدایت یا عدم هدایت مردم قرار میدهد . پس اگر هدایت نشده و به اسلام نگرویده‌اند برای این است که خداوند نخواسته است و این مطلب مسئله عقاب و جزا را معلق و مشکوک میکند و چنانچه حضورتان عرض شد این قبیل آیات یکی و دوتا نیست در همین سوره انعام ( آیه ۱۱۲ ) میفرماید :

« و كذلك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الانس و الجن يوحى بعضهم الى بعض زخرف القول غرورا و لو شاء ربك ما فعلوه فذرهم و ما يفترون »  
( برای هر پیغمبری دشمنانی از شیاطین انس و جن گماشته‌ایم که از راه تزویر بیکدیگر سخنان ظاهراً آراسته القا میکنند ، اگر خداوند اراده میفرمود این کار را نمی‌کردند ، آنها را به افتراهای خودشان واگذار) حاج ملاسطفاعلی گفت خشنودم که این آیه شریفه را این طور حاضر الذهن نقل فرمودید این آیه همان نظری را که سابقاً عرض کردم تأیید میکند این آیه تودهنی محکمی است به ناسزا گویان و مشرکین . چنانکه میدانید سوره انعام در مکه نازل شده است مشرکین قریش انواع تهمتها و بد گوئی‌ها را نسبت به پیغمبر روا میداشتند. او را دروغگو ، ساحر ، شاعر و غیره میگفتند ، حتی مدعی بودند که این آیات شریف و این تعالیم



عالیه را دیگران به حضرت محمد یاد میدهند ، یعنی علمای یهود و نصارا و حتی مانویان و مجوسان بحضرت رسول اکرم این مطالب را تلقین کرده و یاد میدهند .

درقرآن مخصوصاً درسوره‌های مکی اشارات زیادی به این افتراها هست . در این آیه اشاره ایست به منکران لجوج که برضد پیغمبر اکرم مجلسها میساختند و برای اینکه دعوت وی را خوارسازند و ازارزش بیندازند نسبتهای ناروا میدادند . خداوند در این آیه هم پیغمبر خود را تسلیت میدهد باینکه تو تنها نیستی که دچار نادانی و سفاهت و لجاجت مردم میشوی ، هر پیغمبری قبل از تو بدین مشکلات دچار بوده و شیطانهای جن و انس برضد آنها کنکاش و نجوا میکردند و تهمت‌ها می‌بستند ، پس اهمیت نده و آنها را به افتراهای خودوا گذار .

این بیانات حاج ملاطمانعلی گرچه صحیح بود ولی وافی به مقصود نبود . نمیدانم او عمدا طفره میرفت و از انگشت گذاشتن روی اصل قضیه اجتناب میکرد یا اینکه واقعا می‌پنداشت با این مطلب کلی اشکال را برطرف کرده است و من برای اینکه بدانم سر و کارش با مردی است که مطالعه کرده و رنج کشیده و به تفحص پرداخته و دچار اشکال شده است ، به ایشان عرض کردم این مطالب در جای خود صحیح است حتی برای تأیید فرمایش سرکار آیه‌های ۳۰ و ۳۱ سوره فرقان را تلاوت میکنم که میفرماید: «قال الرسول یارب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مجهورا، و كذلك جعلنا کل نبی عدواً من المجرمین و کفی بربک هادياً و نصیرا»

مفاد این دو آیه سوره فرقان بخوبی نشان میدهد که رسول اکرم از عناد و مخالفت مشرکان به تنگ آمده و به خداوند شکایت میبرد و خداوند برای تسلیت وی و برای اینکه از سیه دلی معاندان خسته نشود میفرماید «توتنها نیستی سایر انبیا نیز دچار چنین دشواریها شده‌اند» و این آیه کاملاً مؤید بیاناتی است که فرمودید حتی آیه‌های ۲۶-۲۷ - ۲۸ - ۲۹ سوره فرقان مؤید این مطلب است که قصد ، تبلیغ است ولی اشکال ارادتمند در شأن نزول این آیات

نیست اشکال بنده در جمله ما قبل آخر آیه ۱۱۲ سوره انعام است که برای شما تلاوت کردم و با صراحت میفرماید ( ولوشاء ربك ما فعلوه ) یعنی اگر خدا میخواست این شیاطین انس و جن اینکسارها را نمی‌کردند پس مفهوم مخالف آن اینست که خداوند خواسته است منکران ایمان نیاورند . چنانکه در آیه ۳۱ سوره فرقان باز با صراحت و خالی از هر گونه ابهامی میفرماید: « كذلك جعلنا لكل نبي عدواً من المجرمين » ( ۱ ) معتزلیان نیز متوجه اشکال قضیه بوده و هر دو آیه را مخالف اصل عدالت خداوند دانسته‌اند که پیامبری را برای هدایت مردم میفرستد آنوقت مخالفینی از شیاطین انس و جن و تبه کاران برای آنها میتراشد یعنی با اراده خود موجبات عدم رستگاری رسول خود را فراهم میکند و از همین روی ابوعلی جبائی مجبور شده است کلمه ( جعلنا ) را در آیه « و جعلنا لكل نبي عدواً شیاطین الانس والجن . . . الخ » به معنی ظاهر ساختن بگیرد نه قرار دادن ، تا این تعارض پیدا نشود.

و سرکار آقا بهتر از من میدانید که این تفسیر یا تأویل چندان مطلوب نیست و اشکال قضیه را مرتفع نمیسازد.

در اینجا شیخ عباسعلی به من که ارادتمند صدیقش بودم روی کرده گفت قلیان من از کار افتاده است و اگر قلیان برایم چاق کنی باقی مذاکرات خود را با آقا برایت نقل میکنم من هم چنین کردم و پس از دودی کردن قلیان و سر کشیدن يك چای گرم سخن را چنین دنبال کرد : نخستین مرتبه که شکی به ذهنم رخنه کرد ، همین لحظه بود که پس از صحبتهایم حاجملا سلطانعلی سر بزیر انداخته و خاموشی اختیار کرد. با فضل و معرفت و طلاقت لسان او این خاموشی خیلی معنی داشت ، آیا از جواب عاجز است یا مطالبی دارد که نمیتواند بیان کند ؟

( ۱ ) برای هر پیامبر دشمنی از تبه کاران قرار دادیم .

آیا کسانی که خرقة ارشاد بردوش میکشند با مریدان خود در پی نبردن به حقایق برابرند یا مصلحت خود را در خاموشی میدانند؟ اگر مردمان عادی شایستگی و طاقت شنیدن پاره‌ای از حقایق را ندارند آیا این امر درباره‌ی من که دود چراغ خورده و کتابهای بیشماری در فقه و حدیث و تفسیر و اصول عقاید ادیان خوانده‌ام نیز صادق است؟ از شما پنهان نمیکنم من نمیتوانستم این احتمال را بخاطر خطور دهم که ممکن است مطالبی موجود باشد که من تاب شنیدن آنرا نداشته باشم و بی اختیار این بیت مثنوی بخاطرم گذشت و حتی به شکل روشنی معنی عمیق آنرا درک کردم.

من نخواهم فیض حق از واسطه که هلاک خلق شد این رابطه

اما بر خلاف تصور من پیر صریقت میدان را خالی نکرد و پس از خاموشی ممتد گفت:

من منکر وجود آیات متخالف و متعارض نیستم ولی موضوعی که قبلاً گفتم يك قسمت از این تغایر را توجیه میکند و آن اینست که بسیاری از آیات در اوضاع و احوال خاصی نازل شده و غالباً قصه ارشاد و انذار در کار بوده است مخصوصاً اگر مفاهیمی که در سوره های مکی و سوره های مدنی است مقابل هم بگذاریم این امر بخوبی واضح میشود. مثلاً در سوره نحل که از سوره های مکی است این آیه کریمه را میخوانیم:

« ادع الی سبیل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جاد لهم بالتی هی

احسن ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله و هو اعلم بالمهتدین »

مردم را با حکمت و موعظه بسوی خداوند بخوان و بطرز پسندیده و (منطقی) با آنها به بحث و جدل پرداز خدا بهتر میدانند که گمراه است و که هدایت یافته است (

یادر سوره عنكبوت که آن هم در مکه نازل شده و در آیه ۴۶ میفرماید:

« والاتجادلوا اهل الكتاب الا بالتی هی احسن الا الذین ظلموا منهم و

قولوا آمنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد و نحن له

(مسلمون)

( با اهل کتاب ( یهود و نصاری ) بطرز خوب و منطقی مجادله کنید و بگوئید که ما به آنچه بر ما و شما نازل شده است ایمان آوردیم و خدای ما و شما خدای یگانه است و همه بدان ایمان داریم )

البته میتوان فرض کرد که این لحن ملایم و موجه ، مخصوص زمان قبل از هجرت و هنگام اقامت در مکه است که هنوز اسلام شایع و استوار نشده بود و مشرکان قریش به انواع مختلف با پیغمبر اکرم مخالفت میورزیدند . پیغمبر اکرم به اهل کتاب یعنی یهود و ترسایان استناد میکند و آنان نوعی تکیه گاه دعوت پیغمبر بشمار میرفتند زیرا ایشان نیز از شرك و بت پرستی قریش بیزار بودند و آیات عدیده در سوره های مکی هست که پیغمبر اهل کتاب را شاهد صدق ادعای خود می آورد و بالا اقل شاهدی بنیادین شرک و بت پرستی قریش قرار میدهد .

این لهجه ملایم و انسانی منافی با روشی نیست که حضرت رسول اکرم در مدینه اتخاذ فرمود و پس از قوت گرفتن اسلام در مقام معارضه با یهود بر آمد زیرا یهود تا وقتی که محمد (ص) غریب و تنها بر ضد شرك و بت پرستی جهاد میکرد ، با وی همراه بودند . اگر عملاً کاری نمیکردند لاقلاً قولاً او را تأیید میکردند ولی پس از اینکه حضرت رسول به مدینه مهاجرت کردند و اسلام قوت گرفت یهودان نمیخواستند به تمام مقررات مسلمین گردن نهند و حتی شبهه دسیسه و سازش با مشرکان قریش میرفت و چون مدینه یکی از مراکز مهم یهود بود پیغمبر ناچار بود آنها را یا به اطاعت و اداریه یا به مهاجرت از مدینه مجبور سازد . زیرا پیوسته خطر این بود که در مبارزه با مشرکان قریش یهود از داخل مدینه اسباب زحمت و موجبات اخلال را فراهم سازند .

اخراج بنی قینقاع از مدینه و پس از آن بنی نضیر و بعد از آن محاصره محله بنی قریظه و اسیر کردن آنها و کشتن هفتصد اسیر بنی اسرائیل را میتوان بدین نحو توجیه کرد که وجود و معارضه آنها خطری بود برای پا گرفتن دیانت اسلام در صورتیکه روش همین ها در مکه نوعی تأیید بود بر دعوت نبی اکرم به توحید و نفی شرك از ذات باری تعالی . . . . .

در اینجا من سخن حاجی را قطع کردم و برای ایشان معاهده عقبه را که در سیره ابن هشام و سایر روایات موثق تاریخ صدر اسلام آمده است نقل کردم. چه در این معاهده که تقریباً یکسال قبل از هجرت حضرت رسول اکرم در مکه رخ داد هفتاد و سه مرد و زن با حضور عباس عموی پیغمبر با حضرت بیعت کردند و بیعت بر این قرار داشت که حضرت به مدینه تشریف آورند و با دو قبیله اوس و خزرج که ساکن یثرب بودند و از تفوق قریش و مزیت شهر مکه بر یثرب در امور معنوی و تجارتي رنج می بردند و همچنین از تفوق سه قبیله بنی قینقاع و بنی النضیر و بنی قریظه در زحمت بودند همداستان شوند.

در سیره ابن هشام صریحاً آمده است که یکی از هفتاد و سه نفرهنگامی که خواست با حضرت رسول بیعت کند گفت: « میان ما و یهودیان یثرب رشته‌هایی موجود است که اینک ما آنرا قطع میکنیم. اگر خدا ترا یاری داد و خواستی بقوم خود ( قریش ) برگردی آیا ما را رها خواهی کرد؟ » پیغمبر تبسمی فرموده و گفت: « خیر من از شمایم و شما از منید. می‌جنگم با کسانی که شما با آنها می‌جنگید و در صلح و صفایم با آنهائیکه با شما در صلح و صفایند. »

حتی در سیره ابن هشام جواب حضرت رسول با این عبارت شروع میشود. « بل الدم ، الدم ، الهمد ، الهمد » این بیعت عقبه ثانی را ( حرب الاحمر و الاسود من الناس ) نام نهاده‌اند (۱).

اینها همه نشان میدهد که از همان بیعت عقبه دوم کار یهود مدینه ساخته شده و میبایستی مهاجرین یعنی مسلمانان مکه و انصار یعنی مسلمانان مدینه دست بدست هم بدهند و نفوذ یهود را از مدینه ریشه کن کنند. حاج ملا سلطانلی فرمود: از اطلاعات مبسوط شما را جع به تاریخ صدر اسلام خیلی خوشنودم و بنا بر این باید بهتر به توجهات اینجانب توجه داشته باشید و در هر صورت این مطالب منافی با آنچه من گفتم نیست

۱- یعنی خون، خون، ویرانی، ویرانی، ویرانی جنگ همه جانبه و یکسره.

تفاوت آیات مکی و مدنی ناشی از تفاوت اوضاع اجتماعی و سیاسی زمان است و اگر تفاوت سوره‌های مکی و مدنی را از این زاویه بنگریم نه تنها بسیاری از دشواریها آسان میشود بلکه اعجاز قرآن و جهاد نبی اکرم در راه بسط و استواری دیانت اسلام هویدا تر میشود مثلاً مدلول سوره کافرون که در مکه نازل شده و میفرماید .

« قل یا ایها الکافرون لا تعبدون ولا انتم عابدون ما عبدون ما عبدون الا ناعبادما عبدتم ولا انتم عابدون ما عبد لکم دینکم ولی دین» (۱) منافاتی با آیه ۱۹۱ سوره بقره که دریک فقره آن میفرماید : « اقتلوهم حیث و جد تموهم » (۲) ندارد زیرا سوره کافرون در مکه و هنگام ضعف اسلام نازل شده و آیه دوم مدنی است و هنگام قوام گرفتن دیانت مبین اسلام نازل شده است . در مکه میبایستی با ملایمت و مماشات ، کفار را از عناد و خصومت پائین آورد ولی بعد از آنکه شوکت اسلام نیروئی یافت بایستی جزیره العرب را از لوث شرک پاک ساخت .

حاج ملاسلطانعلی ، میدانی هموار یافته و سرگرم بیاناتی از این قبیل و ایراد شواهدی از این دست بود و لحظه به لحظه شک در ذهن من بیشتر رخنه میکرد زیرا آنجائی که دشواری در پیش بود و نیازی به ارشاد داشت خاموشی اختیار کرده و اینک در این موارد که مطلب روشن بود داد سخن میداد .

او با همان فراستی که حاصل مسند نشینان است و بواسطه همان فراست عدمای را به دنبال خود میکشاند دریافت که عقده‌ای در من هست و بجای شکفته شدن و همداستانی با رأی ایشان نوعی گرفتگی خاطر و ملال بر چهره ام

- ای محمد به کافران بگو من نمی پرستم آنچه شما می پرستید و شما نمی پرستید آنچه را که من می پرستم ، نه شما پرستنده معبود منید و نه من پرستنده معبود شما ، پس دین شما برای شما و دین من برای خودم .

۲ - هر کجا مشرکان را یافتید آنانرا بکشید .

حدس زد از این رو با ملاطفت و مهربانی پرسید : شما را چه میشود ؟  
 من که تقریباً تصمیم خود را گرفته یقین داشتم با پشت کردن به گناباد  
 به همه چیز آنها پشت خواهم کرد با کمال صراحت گفتم :  
 این توجیهاک دردی را دوا نکرد بلکه رنجشك را افزود . اگر آیات  
 متعارض را بر سیاست و تدبیر پیشرفت کار حمل کنیم اصل قضیه که مورد بحث  
 بود سر جای خود میماند و آن مسئله جبر مطلق و عدم اختیار انسان است در  
 قبول یا عدم قبول دین .  
 تعداد اینگونه آیات بیشتر از آنست که بتوان آنرا بر مقتضای حال  
 و پیشامدهای خاصی منطبق ساخت . در سوره قصص آیه ۵۶ میفرماید :  
 « انك لاتهدى من احببت ولكن الله يهدى من يشاء »  
 در سوره الزمر آیه ۲۳ میفرماید :  
 « و من يضل الله فماله من هاد »  
 در هر دو این آیه صریح است که هدایت و گمراهی خلق ناشی از  
 اراده باری تعالی است و این معنی با آیاتی که مشعر بر عذاب گناهکاران  
 مخصوصاً مشرکین و کفار است ، منافات دارد و گاهی تعارض در دو آیه  
 متوالی دیده میشود چنانکه در آیه‌های ۱۱۸ و ۱۱۹ سوره هود میفرماید :  
 « ولو شاء ربك ليجعل الناس امة واحدة ولا يزالون مختلفين الا من رحم  
 ربك و لذلك خلقهم و تمت كلمة ربك لاملئن جهنم من الجنة و الناس اجمعين »  
 که تقریباً چنین معنی میدهد :  
 اگر خدا میخواست همه مردم را امت واحد میگرد اما آنها بایکدیگر  
 اختلاف دارند مگر کسانی که مشمول رحم خداوندند و سخن پروردگار بر این  
 رفته است که جهنم را از آدمی و جن لبریز میکنم .  
 عین این مطلب در سوره سجده آیه ۱۳ تکرار شده است :  
 « و لو شئنا لاتینا كل نفس هداها و لكن حق القول منی لاملئن جهنم من  
 الجنة و الناس اجمعين »  
 که باز همان معنی و مفهوم را میرساند : اگر اراده ما بکار میافتاد همه

به راه راست هدایت میشدند ولی این سخن حق است از من که جهنم را از آدمی و جن پرخواهم ساخت .

اشکال قضیه در اینست که این مضامین در يك جای قرآن و دوجانست آیات عدیده در سوره های مختلف این معنی را تکرار میکند .

« ولو شاء الله لهدا کم اجمعین - سوره نحل آیه ۹ » که صریح است به اینکه اگر خداوند اراده میفرمود ، همه شما را هدایت میکرد .

در سوره یونس آیه ۱۰۰ میفرماید :

« و ما كان لئنس ان تؤمن الا باذن الله » که صریحاً میفرماید کسی بدون

اجازه و مشیت خداوندی ایمان نمی آورد .

« ان الله یهدی من یرید » آیه ( ۱۶ ) سوره حج که باز تصریح است

باینکه خداوند هر کس را اراده فرماید هدایت میکند . در آیه ۴۶ سوره نور همین معنی آمده است :

« والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم » که خداوند هر کسی را بخواهد

براه راست هدایت میفرماید . در همین سوره ( آیه ۲۱ ) بطور دیگری همین

معنی آمده است « ولو لافضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ابداً ولكن الله یزکی من یشاء » که معنی آن واضح است : اگر فضل و مرحمت الهی نبود هیچ يك از شما از لوث شرك پاکیزه نمی شدید و لكن خداوند تزکیه میکند هر که را اراده فرماید .

حاج ملاسلطانعلی دوباره به سخن آمده و باز به همان فرض اولیه خود

برگشت و گویا از آیاتی که من خواندم مطالب تازه یا دلایل تازه ای پیدا کرده بود بنا

براین گفت فحوای تمام این آیاتی که خواندید ، دلالت براین دارد که

برای دلگرمی مؤمنان این آیات نازل شده است . در اوائل امر رسالت که

هنوز پایه ایمان مردم محکم نشده و عقاید دوران جاهلیت و معتقدات ارضی

نیاکان کاملاً محو نشده بود نفوس مستضعفین دچار شك شده و تزلزلی به ایمان

آنان رخنه میکرد و نبی اکرم با فراست ذاتی این جریان را دریافته و برای

تقویت روحیه شان به آنان میفهماند که آنان برگزیدگان خدایند و این مزیت را



بر مشرکین دارند که نورهدایت بر آنان تابیده است نه بر مشرکین. یعنی میخواستند مؤمنان را دلگرم کنند و بآنها بفهاندند که اگر مشرکان ایمان نمیآوردند برای اینستکه خداوند فیض خود را از آنها دریغ کرده پس معنای قضیه اینست که شما ایمان آورند گمان مشمول فیض و عنایت حضرت حقیق از همین لحاظ آنهایی را که از قبول اسلام سرباز زده و در انکار خود عناد میورزند دور از رحمت و فیض باری تعالی هستند چنانکه در آیه ۱۰۸ سوره نحل میفرماید:

« اولئك الذين طبع الله على قلوبهم وسمعهم و ابصارهم و اولئك هم الغافلون »

یعنی اگر می بینید عده ای در انکار و الحاد ، اصرار میورزند برای این است که خداوند بر قلوب و دیدگان و گوشهای آنان پرده کشیده و حقیقت را را نمیتوانند ببینند و بشنوند و درک کنند .

مفهوم مخالف آن طبعاً اینستکه مؤمنان مورد عنایت خاص خداوند .  
مؤید این معنی آیه ۲۵ سوره انعام است که میفرماید :

« و منهم من يستمع اليك و جعلنا على قلوبهم اكنة لا يفقهوه و في آذانهم و قراوان  
پروا كل آية لا يؤمنوا بها » که تقریباً بطور صریح همان مطلب آیه سوره نحل را  
تکرار میکند با این قید و خصوصیت که چنانچه هر آیه و دلیل آشکار و مسلمی  
هم که بیاوری آنها ایمان نمی آورند .

باز در همین سوره مبارکه ( آیه ۱۱۱ ) میفرماید :

« و لو اننا نزلنا اليهم الملائكة و كلمهم الموتى و حشرنا عليهم كل شيئ قبلا  
ما كانوا ليؤمنوا الا ان يشاء الله و لكن اكثرهم يجهلون »

که در این آیه عدم اهلیت نفوس خبیثه را برای قبول فیض خداوند بشکل  
واضح تری بیان میفرماید که (اگر مافرشنگان آسمان را هم برای آنها  
میفرستادیم باز ایمان نمی آوردند مگر اینکه خداوند اراده فرماید . )

\*\*\*

شیخ عباسعلی قدری سکوت کرده و پس از آنکه چند پک محکم به قلیان  
خود زد و دوباره گفت : « راستی بیانات حاج ملاسلطانعلی برشک و ملال  
من می افزود زیرا خود را به اصل قضیه ابدأ آشنا نساخته و به مطالبی که من

هم میدانستیم میپرداخت ناچار با نوعی صراحت که به گستاخی میمانست گفتیم این مطالب و توجیهاتی که فرمودید بر هر که اندک مطالعه‌ای در تاریخ پیدایش اسلام و دقت در مضامین عالییه قرآن داشته باشد واضح است. در همین آیه اخیر اگر جمله ( مگر اینکه خداوند اراده بفرماید ) نبود اشکالی در کار نبود این جمله هدایت مردم را متوقف بر اراده خداوند میکند و این منافات دارد با تعیین تکلیف و با مجازات در آخرت ، اگر به آن تکلیف عمل نکردند. هدایت مردم متوقف بر اراده و مشیت خداوند است پس اگر هدایت نشدند معلوم میشود خدا نخواستہ است در این صورت چگونه بر مردمی که از خود اراده ندارند و تا مشیت حتمتعالی اقتضا نکند ایمان نمی‌آورند عقاب و عذاب روا میدارد ؟

مسلمانان از همان قرن اول هجری معتقد بودند که خداوند از روز ازل مقدرات افراد بشر را معین فرموده و حتی میگفتند خداوند موجد و خالق اراده آنهاست. بعبارت دیگر بندگان ، خود فاعل و مسبب اولیه اعمال خود نیستند بلکه مجری و مباشر آن اعمالند و این عقیده به آیات عدیده قرآن تکیه داشت از قبیل : « و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمى » همچنین آیه ۲۶۹ سوره بقره که میفرماید : « یوتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً » شاید بیش از پنجاه آیه از سوره‌های مختلف قرآن مبین این معنی است. مثلاً در آیه ۵۵ سوره کهف مطلب را بسا کمال صراحت میفرماید : « و من اظلم ممن ذکر بایات ربه فاعرض عنها و نسی ما قدمت یداه انا جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه و فی اذانهم و قرأوا ان تدعهم الی الهدی فلن یتدوا ذللاً ابداً » معنی آیه چنین است چه کسی ظالم تر از آنست که وقتی آیات خداوندی را بر آنها عرضه میکنی اعراض میکنند و کردار زشت خود را بیاد نمی‌آورند ما بردلهای آنان حجاب کشیده و گوش آنان را سنگینی بخشیده‌ایم از این رو هر قدر بخواهی براه راست هدایت کنی ابداً هدایت نمی‌شوند.

در این آیه مثل اینکه سخن از اشخاصی است که استعداد هدایت ندارند و فطرت ناپاک و تاریک آنها نور ایمان را نمی‌پذیرد ولی اشکال من بر سر جمله ( انا جعلنا علی قلوبهم ) است ، خداوند میفرماید ما بر قلوب آنها پرده

جهل کشیدیم و گوش آنها را برای شنیدن حق سنگین ساختیم .  
 حاج ملاسطنعلی گفت : توجیه اینگونه آیات اینست که خداوند رسول  
 اکرم را در مقابل عناد ولجاج مشرکین تسلیم میدهد و میخواهد به اوقوت  
 روح دهد و از اینکه پیغمبر اکرم می بیند دعوت حق او با انکار و حتی با تهمت  
 و ناسزا پاسخ داده میشود ، مأیوس نشود . چنانکه در آیه ۴۵ و ۴۴ سوره  
 الاسراء این مطلب بطور صریح تر آمده و این توجیه را که عرض کردم  
 تأیید میکند :

« وَاذْأَقْرَأَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا  
 وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ كِنْفًا لِيُفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا »

مثل اینکه پیغمبر اکرم بطرز دردناکی در حیرتست که مطالب عالیه  
 قرآن با این فصاحت و بلاغت بی سابقه در روح تاریک منکران و مشرکان رخنه  
 نمیکند و باعث هدایت آنها نمیشود از این رو خداوند فرستاده خود را با  
 این تعلیل تسلیم میدهد که :

وقتی تو قرآن را بر این سیه دلانی که به دنیای دیگر ایمان ندارند  
 میخوانی ما میان تو و آنها پردهای قرار میدهیم و عقول آنها را از درک و گوش  
 آنها را از شنیدن باز میداریم .

در سوره اعراف عین این مطلب تکرار میشود :

« اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ اَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ، كَسَانِيكَ اِيْمَانِ نَمِيْ اُوْرِنْد  
 تَابِعِ شَيَاطِيْنَ اَنْد .

شیخ عباسعلی پس از آنکه چند پك محکم به قلیان زد در چشمان من خیره  
 شده گفت :

ملاحظه میکنید جواب های حاج ملاسطنعلی يك نوع طفره ایست از  
 نزدیک شدن به اصل اشکال زیرا در همین آیه سوره اعراف خداوند صریح و  
 بدون ابهام میفرماید : ( اِنَّا جَعَلْنَا ... ) ( یعنی ما شیاطین را اولیاء مردم بی  
 ایمان قرار دادیم ) در تمام این آیات خداوند گمراهی بندگان را معلول  
 و سوسه شیطان یا نتیجه تیرگی روح آنها نمیگوید بلکه میفرماید : ( مَا

چنین خواستیم. ما شیاطین را بر آنها گماشتیم؛ ما نخواستیم آنها راه راست را پیش گیرند ( چنانکه در سوره نحل آیه ۱۰۸ گمراهان را بدین صفات نشان میدهد که :

«اولئك الذين طبع الله على قلوبهم وسمعهم و ابصارهم و اولئك هم الغافلون»  
اگر خداوند خودش بر قلوب و چشمها و گوشهای آنها پرده کشیده است چگونه متوقع است هدایت شوند و دعوت نبی اکرم را بپذیرند و به راه راست قرار گیرند و بنابراین بر آنها تکلیف معین کند .

شیخ عباسعلی با قیافه‌ای جدی گفت خیال نکنید من مأخوذ به حیاشده در جواب مرشد سکوت اختیار کردم؛ من عین مطالب را بوی گفتم و اضافه کردم که این آیات یکی و دوتا نیست که آنها را حمل بر پیشآمدهای خاصی کنیم و اوضاع موقت را شأن نزول آنها قرار دهیم در سوره جائیه (آیه ۲۳) همین معنی به شکل واضح تر بیان شده است :

«افرأیت من اتخذ الله هواءه و اضله الله علی علم و ختم سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون» که معنی صریح آن اینست که: کسی که خدایش هوای نفسانی است و خداوند او را دانسته گمراه کرده و بر گوشش و قلبش مهری حسی زده و بر چشمانش پرده کشیده است که میتواند بعد از خداوند چنین شخصی را هدایت کند؟! »

این آیاتی که همه صریحاً مشعر بر اینست که اراده خداوند در همه جا بکار افتاده است و بدون مشیت او کسی به راه راست نمی‌افتد یکی و دو تا نیست و اگر یکی دوتای آنها قابل توجه باشد و به مقتضای زمان و مکان و اوضاع نازل شده و غرض بعضی از آنها تسلیت و تقویت روح پیغمبر یا تشویق مؤمنین یا انذار منکران باشد باقی همه حاکی از آنست که انسان از خود اختیار ندارد؛ حتی در بعضی آیات بشکل عجیبی اراده خداوند در گمراهی مردم نشان داده شده است مثل آیه ۴۱ سوره مائده :

« و من یرد الله فلن تملك من الله شیئا و لئن لم یرد الله ان یطهر قلوبهم لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم» ( کسانی که خداوند تباهی آنها را خواسته است تو برای آنها کاری نمیتوانی بکنی و از خدا برای آنها چیزی بدست

نمی آوری خدا نمی خواهد دل آنها پاک شود در دنیا بزبون و در آخرت معذبند .

«من یهدی الله فهو المهتد ومن یضلل فاولئك هم الخاسرون»

(اعراف ۱۷۸)

«من یضلل الله فلا هادی له و ینذرهم فی طغیانهم یعمهون»

(اعراف آیه ۱۸۶)

«والله یدعوا الی دارالسلام و ینهدی من یشاء الی صراط مستقیم»

(یونس آیه ۲۵)

«وما تشاءون الا ان یشاء الله (دهر و مدثر و تکویر)

« یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمین اعد لهم عذاباً الیما »

(دهر آیه ۳۱)

(انعام آیه ۱۸۸)

« ولوشاء الله لجمعهم علی الهدی»

« ولوشاء الله ما اقتتلوا ولكن الله یفعل ما یرید»

(بقره آیه ۲۵۳)

آیه اخیر صریح است باینکه اگر خداوند میخواست، مردم به کشتار یکدیگر نمی پرداختند ولی خداوند هر چه را بخواهد میکند .

«ولو فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان الا قلیلاً فیضل من یشاء و ینهدی

من یشاء»

اگر فضل و مرحمت الهی نبود همه شما تابع شیطان میشدید مگر عده ای قلیل پس خداوند هر که را خواهد گمراه میکند و هر که را خواهد هدایت میکند. کثرت این آیات در قرآن و در سوره های عدیده دلیل بر آن است که همه حوادث و امور از اراده خداوند حادث میشود و این مطلب از اصول مبانی دین اسلام است و این همان عقیده ایست که اشعریان و همه محدثان و فقهای اهل سنت در طی چندین قرن بدان گرویده و مشیت الهی را حتی در افتادن برگ از درخت دخیل میدانستند ولی با استنتاج عقلی طبعاً تکلیف ساقط و مسئله عقاب و جزا عادةً هوجوفا معقول و حتی قبیح بنظر میرسد مگر اینکه مثل اشعریان تمام

افعال و اعمال انسانی را ناشی از ارادهٔ بارئ تعالی بدانیم و هم عقاب و جزا را چون باز از ذات حق تعالی ناشی میشود عین عدالت و صواب بدانیم .

حاج ملاسلطانعلی مدتی سکوت اختیار کرده و به فکر فرو رفته بود شاید در کنگه ضمیر خود ایرادات و شبهات مرا تصدیق میکرد ولی نمیخواست علناً بدان اذعان کند . من هم به احترام سکوت او خاموشی گزیدم . پس از مدتی دوباره به سخن آمده فرمود :

من مطالعات شمارا در کتاب آسمانی ودقت نظر شما را در این باب می-ستایم و بر خود من نیز انبوه این اشکالات روی آورده است چنانکه خود شما اشاره کردید یکی از بزرگترین علمای شیعه مانند سید مرتضی قسمت اخیر آیه ۲۳ سوره انفال را که میفرماید : « و اعلموا ان الله يحول بين المرء و قلبه » دلیل بر نفی اراده و اختیار آدمی قرار داده و از این جهت بامعترضه هم عقیده شده است .

من هر چه درین باب بیشتر غور کرده ام چاره ای جز توسل به تفسیر یا تأویل و یا توجیه نیافته ام و باز رأی خود را تکرار میکنم که بسیاری از آیات بمناسبت اوضاع و احوال زمان و محیط آن وقت نازل شده است آیات انذار و نوید ، برای ترساندن نفوس جاهله و تشویق آنان بقبول اسلام است و آیات مکرر و مؤکد درباره مشیت الهی و ساری بودن اراده خداوند در تمام حوادث برای نفی معتقدات و اوهام دوران جاهلیت و نمایاندن عظمت خداوندیست .

حتی گاهی به آیاتی بر میخوریم که بخود پیغمبر خطاب شده و خداوند او را از تزلزل خاطر و شك در صدق رسالت خویشتن بر حذر میدارد . آیه ۵۱ سوره شوری جز بر اینگونه معانی شأن نزولی نمیتواند داشته باشد که میفرماید :

« و كذلك اوحينا اليك روحاً من امرنا ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان ولكن جعلناه نوراً نهدى به من نشاء من عبادنا وانك لتهدى الى صراط مستقيم » این آیه بخوبی نشان میدهد که پیغمبر در مقام متقاعد کردن منکرانست زیرا قبل از این آیه ، آیه دیگری است که در آن خداوند میفرماید :

(هیچ انسانی شایسته این نیست که خدا با وی سخن گوید مگر از راه وحی

یا از پشت حجاب و یا اینکه فرستاده‌ای بفرستد که باو وحی رساند)  
 پس مشرکان نباید بهانه بیاورند که تو خدا را بمانشان بده یا خدا باما  
 حرف بزند، آنوقت میفرماید بهمین طریق ما بشما وحی رساندیم و قرآن را  
 نازل کردیم؛ قبل از آن تو از کتاب اطلاعی نداشتی و حتی ایمان هم نداشتی ولی ما  
 آن را نوری قرار دادیم برای هدایت بندگان خود و تو آنها را به راه راست  
 دعوت میکنی .

همچنین در سوره الضحی خطاب به پیغمبر میفرماید :

« ماودعك ربك وماقلی . فاسوف يعطيك ربك فترضى . الم یجدك یتیمًا  
 فاوی ووجدك ضالًّا فهدی . ووجدك عائلًا فاغنی » (آیه‌های ۲- ۴- ۵- ۶- ۷)  
 مفهوم این آیات با عقیده‌ای که عموم مسلمین راجع به عصمت حضرت  
 پیغمبر دارند منافق است زیرا صریح آیه ۶ این است که تو نیز گمراه بودی خدا  
 ترا هدایت کرد .

معترضان آیه را اینطور تفسیر میکنند که مقصود از ایمان اجرای جمله  
 لاله الا الله است به زبان و عمل کردن به احکام شرع. و قبل از بعثت اینها صورت  
 نگرفته است و گرنه پیغمبر هیچگاه در عداد مشرکین نبوده است .

اگر خوب فکر کنیم و اوضاع زمان را در پیش خود مصور کنیم این مطلب  
 را خوب حس میکنیم که تمامی سعی رسول اکرم در مجاب کردن مردم بوده  
 است . پیوسته از عظمت خداوند و جریان اراده و مشیت او سخن گفته است که  
 عقیده مشرکان را راجع به اصنام متزلزل سازد ؛ هدایت و گمراهی مردم را  
 منسوب به خداوند می‌فرماید که مؤمنان را تشویق و مشرکان را مردود در گناه  
 خداوند بگوید خود را مثل آحادناس معرفی میکند که فقط به او وحی شده و  
 خداوند از نور هدایت خود بر او تابیده است که دیگران را به اسلام تشویق کند  
 تا آنها نیز مظهر تجلی نور حق شوند .

بنظر من اگر از این زاویه به مفاهیم قرآنی نظر اندازیم بسیاری از مشکلات  
 حل خواهد شد والا اگر بخوایم قضایا را صرفاً از لحاظ عقل صرف بسنجیم  
 دچار دشواریهای لاینحل میشویم .

مثلاً آیه ۹۲ سوره نساء که میفرماید . (من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه ولعنه و اعدله عذاباً عظیماً) (۱) یکی از این موارد است .

اگر نه اینکه ما آنرا برای ترساندن مشرکین توجیه کنیم اینهمه تأکید در عذاب ضرورت ندارد و قتل يك نفس با خلود در جهنم و همچنین نسبت غضب بخداوند دادن در صورتیکه غضب عارضه نفسانی و انفعال است و خداوند از هر گونه انفعالی منزّه است بامبانی عقلی چندان سازگار نیست .

علاوه بر این دضمون این آیه تقریباً با آیه دیگر که میفرماید «ان الله لا یغفران یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء» (۲) میبایست دارد .

در اینجا عقیده‌ای از امام محمد غزالی بخاطر م رسید که میگوید «عقل بعضی از اعمال حج را درک نمیکنند، مانند سعی بین صفا و مروه یا رمی جمره که نه لذتی از آن حاصل است و نه فایده عقلانی بر آن مترتب است . پس اگر آنها را انجام میدهم صرفاً اطاعت امر است.»

این يك راه حل عقلانی است که ما فقط اطاعت از امر کنیم و دیگر در مسائل خیلی غور نکنیم و پای عقل را بمیان نکشیم زیرا از عقل آدمی جز برانگیختن وسواس و شك کاری ساخته نیست .

از همین روی مولوی مکرر محصول عقل آدمی را در رسیدن به حقیقت، غیر کافی دانسته است:

عقل را قبله کند هر که جمال تو ندید  
در کف کور ز قندیل عصا اولی تر

\*\*\*

عقل بازاری بدید و تاجری آغاز کرد

عشق دیده ز آنسوی بازار او بازارها

۱- کسیکه مؤمنی را عمداً بکشد سزای او خلود در دوزخ است خداوند بر او غضب میکند و او را لعن میکند و عذاب بزرگ نصیب او میسازد .

۲- خداوند نمیبخشد کسانی را که برای او شریک قائلند و سایر گناهان را اگر بخواهد میبخشد .



\* \* \*

عقل تامست نشد چون و چرا پست نشد  
وانکه او مست شد از چون و چرا ارست که جاست

\* \* \*

عقل بند رهروانست ای پسر  
بند بگسل ره عیانست ای پسر

\* \* \*

پرده اندیشه جز اندیشه نیست  
دور بزن پرده که مستور نیست  
برای این که پای استدالیان چوبین است و پای چوبین بی تمکین  
یگانه راه صلاح متابعت انبیاء و اولیاست متابعت بدون قید و شرط برای آنکه از  
عقل کل و مبدأ غیب فیض میگیرند.  
چو در معلول بسی علت رسیدی

هلا بر علت و معلول میخند

حاج ملا سلطانعلی قریب نیم ساعت سخن گفت و آنها را با ابیاتی از  
مثنوی و عطار و سنائی مزین کرد. از همان سخنانی گفت که تمام مسند نشینان  
میگویند.

از مرید جز شنیدن و اطاعت چیزی نمیخواهند زیرا راه رستگاری در  
متابعت است نه تفحص و جستجو. وقت گذشته بود و شیخ عباسعلی ساز  
حرکت و برگشتن به خانه میکرد. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرسیدم عاقبت چه شد؟

شیخ عباسعلی پس از لمحهای سکوت گفت: بحث و مذاکره ما بهمین  
جا پایان یافت زیرا من خاموشی اختیار کردم و میدانستم ادامه این بحث ما را  
بجائی نمیرساند.

یا اوهم مثل من چیزی نمیداند یا اگر میدانند صلاح خود را در نگفتن  
میدانند. قطعاً خاموشی من او را مطمئن ساخته بود که چون سایر مریدان چشم  
و گوش بسته متقاعد شده‌ام یا اقل تسلیم ولی در تمام طول راهی که از گناباد  
به تهران بپیومدم مستمراً به این مطلب می‌اندیشیدم که چگونه ممکن است ما  
آدمیان یگانه‌موهبت خداوندی را که قوه عقل و ادراک است و از سایر جانداران  
زمین متمایزمان میکند مهمل بگذاریم. ما به نیروی عقلی و با ادراک خود به

عظمت جهان آفرینش پی برده و از اثر بوجود مؤثر راه برده ایم، یعنی این عقاید  
اجمالی که به ذات صانع داریم نتیجه قوه ادراک است پس چگونه آنرا عاقل و باطل  
رها کنیم؟

مرشد میگفت به این دلیل نباید به عقل خود مطمئن باشیم که از عقل کاری  
ساخته نیست و بر سر کائنات واقف نخواهد شد. مثل این که میخواهد بگوید  
از عقل مرشد چون کامل است کاری ساخته است، پس باید از او پیروی کنیم.  
ما از کجا بدانیم که عقل او کاملتر از عقل ماست؟  
بهترین شاهد این که در یک اشکال عقیدتی او نیز دچار همان حیرت  
و نادانی است که ما هستیم؛ گذشته از این ها به ما عقل داده اند که آنرا بکار  
اندازیم و فکر کنیم و نباید به بهانه این که فکر ما به نتیجه مثبت نمی رسد  
آنرا عاقل و باطل گذاریم؟ بما اره ای دادند که چوبی را ببریم آیا اگر اره  
کند باشد باید آنرا دور انداخت و منتظر باشیم که چوب با ورد و دعا بریده  
شود؟

اگر فهم و ادراک ما بر کشف حقیقت و راه راست قادر نباشد تقصیر از ما  
نیست زیرا استطاعت ما بیش از این نیست. پس همان اندازه کوشش و بکار  
انداختن عقل مستحسن است (لا یكلف الله نفساً الا وسعها).  
آری اعتماد نکردن بفهم و ادراک طریقه پسندیده ایست برای مسند نشینان  
زیرا اگر به عقل و ادراک خود اتکاء کنند اطراف آنها خالی می شود. و ایشان  
فراموش کرده اند که اثبات نبوت عامه و پس از آن اثبات نبوت خاصه از بکار  
انداختن قوه ادراک صورت گرفته است. من که خود باقوه ادراک و اجتهاد به  
عظمت روح و بزرگی مقصد پیغمبر اکرم پی برده ام و باقوه عقل و اجتهاد علی بن  
ابیطالب را مظهر مکارم و فضایل میدانم و آن دو بزرگوار را میستایم چگونه  
قوه ادراک خود را عاقل و باطل بگذارم.

مسند نشینان متوقعمند مردم همانگونه احترام و ستایش را به آنان  
داشته باشند بدون این که بتوانند حتی گفته آن بزرگواران را برای ماروشن سازند.  
از این پس دیگر صحبتهای شیخ عباسعلی جنبه خصوصی پیدا کرد که به  
درد دل کردن عقب ماندگان از کاروان ریاست و دولت بیشتر شباهت  
داشت.

(پایان)